

امر سکولار و به تبع آن سکولاریزاسیون در دایره سه امر متقابل فهمیده می شود. این تقابلیها عبارت اند از تقابل ایمان و معرفت، کلیسا و دولت، این جهان و آن جهان به عنوان غایت انسان.

اگرچه کانت مثال از کتاب و پزشک و... می زند، اما همگان به قرائن حالیه و مقالیه ای که در خود متن این مقاله موجود است می دانند که نقطه تعارض و محل منازعه کانت کشیشان و کتاب مقدس است و این نکته ای نیست که از دید فلاسفه بعدی و معاصری دور مانده باشد. فوکو در مقاله «نقد چیست» وقتی که خصوصیات مقاله «روشنگری چیست» کانت را بررسی می کند درباره خصوصیت دوم آن می گوید:

کانت این نابالغی را تعریف می کند و آن را با ناتوانی معینی که بشریت در آن نگه داشته می شود مشخص می کند، ناتوانی از به خدمت گرفتن فهم خود بدون آنچه دقیقاً هدایت یک دیگری است و کلمه Leiten یعنی هدایت کردن و ارشاد کردن را به کار می برد که از لحاظ تاریخی معنای دینی کاملاً تعریف شده ای دارد.^۷

پیش تر گفتیم که مخالفت با دین یکی از وجوه پررنگ دوران روشننگری است. دین است که خارج از انسان می ایستد و با منبعی که در دسترس خرد انسانی نیست، یعنی وحی، و با تأکید بر ربور به غیب به انسان امر ونهی کرده و سعی می کند راه رستگاری را به او نشان دهد. فوکو در «نقد چیست» توضیح می دهد که اندیشه شبانی مسیحی در جزء به جزء افعال انسان از بد تولد تا لحظه مرگ مداخله ای تبعیت گونه دارد. از نظر فوکو، در این اندیشه هدایت به سمت رستگاری و سعادت در تبعیت محض از یک شخص شکل می گیرد^۸ و این همان چیزی است که کانت در فلسفه اخلاق خویش نیز مکرر با آن مخالفت می کند و هیچ الزام خارجی ای را برای فعل اخلاقی بر نمی تابد. کانت علت تأکید خودش بر نابالغی برآمده از دین را در انتهای مقاله این گونه توضیح می دهد:

من در روشننگری، بیش از هر جای دیگر، بر خروج آدمی از نابالغی به تقصیر خویشتن در قلمرو مسائل مذهبی پای فشرده ام، زیرا که حکم فرمایان مادر دیگر عرصه ها، همچون علوم و هنرها، میلی ندارند که نقش قیّم رعایایشان را بازی کنند و دیگر اینکه نابالغی در امور دینی از هر نوع دیگر اهانت بارترو زیان بخش تر است.^۹

فوکو در مقاله «نقد چیست» (۱۹۷۸)، که نام آن یادآور آثار سه گانه کانت^{۱۰} در حوزه های متافیزیک، اخلاق و زیبایی شناسی است، توضیح می دهد که روشننگری اساساً در بستر سه مسئله شکل گرفت و رشد کرد: اول بازخوانی کتاب مقدس: در واقع این کلیسا بود که مردم را چون رمه ای می پنداشت که باید راه حیات و ممانت را به آن ها آموزش دهد. این وضعیت همان وضعیت «نابالغی» است که کانت از آن سخن می گوید. حال چون این اتفاق به نام دین و کتاب مقدس می افتاد، متفکرانی به کتاب مقدس بازگشت می کردند تا ببینند آیا کتاب مقدس واقعاً همین سخنانی را می گوید که کشیشان و کلیسا می گویند یا نه، و در قدم دوم این مسئله بدانجا رسید که بپرسند آیا کتاب مقدس اصلاً حقیقت دارد یا خیر؟ فلذاست که فوکو می گوید پروژه نقد اساساً پروژه ای در امتداد فهم کتاب مقدس است.

دوم حقوق طبیعی: وقتی کسانی نخواهند تحت حکومت خاصی باشند یا نخواهند تحت قوانین خاصی باشند، چرا که آن ها را غیر عادلانه می دانند، اینجاست که به حقوق طبیعی توجه می کنند؛ حقوقی که کسی نتواند از آن ها سلب کند. فوکو می گوید:

برای پاسخ دادن به این سؤال که «چگونه نباید تحت حکومت بود؟» این سؤال مطرح می شود که «حدومرز قانون برای حکومت کردن چیست؟». در واقع اینجا جایی است که نقد اساساً حقوقی است.^{۱۱}

سوم) به کار گرفتن و مرجعیت عقل: اصولاً وقتی کسی نخواهد تحت قیّمومیت حاکمیتی باشد، اعم از خانواده و مدرسه تا جامعه و سیاست، دائم از این سؤال می کند که چرا آن چیزی که مرجع قدرت می گوید باید درست و حقیقت پنداشته شود. یا حداقل اینکه اگر هم پذیرفته می شود نباید به خاطر مرجعیت آن باشد، بلکه باید به خاطر آن باشد که عقل خود بنفسه درست بودن آن را می فهمد و به همین دلیل به آن عمل می کند.^{۱۲} با این اوصاف و توضیحات، فکرمی کم روشن شده باشد که پروژه روشننگری بیش از هر چیزی در تقابل با دین و ایمان شکل گرفته است؛ دین و ایمانی که به فراجنگ خرد در نمی آید و انسان مؤمن نمی تواند تک تک گزاره های برآمده از ایمان را به مرجعیت عقل خودش بفهمد و ارزیابی کند. در این رویکرد است که علم باید وجه کاربردی پیدا کند و در خدمت رفاه انسان باشد و در اخلاق نیز از هر مرجع مشروعیت بخشی جز خود انسان و خرد انسانی اجتناب می شود. خوشبختی فردی و نوعی انسان محور تمام کارهایی است که انسان باید انجام دهد و این خوشبختی در قالب اندیشه ای باید تفسیر شود که دیگر جایی برای ماوراء الطبیعه قائل نبوده است. پس طبیعی است که همه چیز باید بر اساس حیات و زندگی بر روی همین کره خاکی فهم و طراحی شود و در چنین بستری است که مفهوم سکولاریسم خودنمایی می کند.

به گمان من، تعریفی که آلبرت کلر در مدخل سکولاریزاسیون دایره المعارف الهیات ارائه کرده است می تواند یک نقطه عزیمت خوب در فهم سکولاریسم باشد. در تعریف کلر امر سکولار و به تبع آن سکولاریزاسیون در دایره سه امر متقابل فهمیده می شود. این تقابلیها عبارت اند از تقابل ایمان و معرفت، کلیسا و دولت، این جهان و آن جهان به عنوان غایت انسان.^{۱۳}

اگر ما این تعریف و این تقابلیها را به عنوان نقطه عزیمت بحثمان بپذیریم، آن وقت باید ببینیم که در حیات روزمره یک انسان مدرن چه اتفاقی می افتد. انسان مدرن به جای توضیح و توجیه و فهم جهان و پدیده های آن ذیل آیات کتاب مقدس آن را در ذیل قوانین علمی می فهمد، علمی که در جهان مدرن معنای خاصی پیدا کرده و مبتنی بر روش تجربی، تکرارپذیری، ریاضیاتی بودن و... است. برای انسان مدرن که یکی از مفاهیم بنیادین فکرش علم گرایی^{۱۴} است و خارج از دایره تجربه هیچ معرفتی را بر نمی تابد، باور به جهان غیب و امور غیبی که در رأس آن ها دین قرار می گیرد - اگر نگوئیم بی معنا^{۱۵} است، حداقل جایی در نظام معرفتی اش ندارد. این سخن در دقیق ترین تبیین فلسفی اش در نقد اول کانت مطرح شده است آنجا که می گوید: «بدون حساسیت، هیچ ابژه ای نمی تواند به ما داده شود و بدون فاهمه نمی توان به هیچ چیزی اندیشید. تفکرات بدون محتواتهی اند؛ شهودها بدون مفاهیم کورند»^{۱۶}. کانت تصریح می کند که بدون داده تجربی هیچ تفکری وجود نخواهد داشت و آن ها که وجود دارند نیز تپتی از محتوا هستند.

انسان ضرورتاً روشننگری تلاش می کند که با استفاده از قوانینی که دولت برآمده از اراده عمومی آن ها را تصویب کرده است زندگی اجتماعی خود را سامان بخشد، روابط خودش با دیگران را تنظیم کند و با تمسک و پیروی از آن قوانین به عنوان یک شهروند قانون مدار و قانونمند شناخته شود. اما آیا این قانون می تواند قانونی برآمده از دین و امر مقدس باشد؟ کانت توضیح می دهد که هم عهد شدن بر قانون های مذهبی به گونه ای که کسی نتواند در آن ها تردید و شک کند، حتی اگر این عهد و پیمان در حوزه خصوصی و زندگی شخصی خود افراد هم باشد، کاملاً مردود و نپذیرفتنی است، چرا که آن را از اساس مخالف انسانیت انسان می داند و آن را تجاوز به حقوق مقدس بشری و حقوق نسل های آتی می داند. از نظر کانت